

پرده نقره‌ای

شروع آن‌لاین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان



جشنواره فیلم‌های کودکان و نوجوانان با رقابت هشت فیلم خارجی و ۱۱ فیلم بلند ایرانی از دیروز ۲۷ مهر

آغاز شد و تادوم‌آبان به شکل آنلاین ادامه دارد. سی و سومین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان در حالی از دیروز به شکل رسمی آغاز به کار کرد که به دلیل شیوع ویروس کرونا بسیاری از برنامه‌ها و نمایش آثار آن، تحت تأثیر این اتفاق قرار گرفته و به‌ناچار بر گزار کنندگان جشنواره، تصمیم به برگزاری آنلاین این بخش‌ها گرفتند. این دوره از جشنواره با شعار «هر خانه یک سینما، هر کودک یک داور» برگزار می‌شود. طبق گفته علیرضا تابش دبیر جشنواره، امسال ۴۰۳ اثر متقاضی حضور در جشنواره بودند که از این میان ۱۳۲۵ اثر واجد شرایط شناخته شدند و از این میان ۱۱۰۱ اثر به بخش ملی راه یافتند. ۱۱ اثر نیز به شکل فیزیکی نمایش داده خواهند شد. از جمله تغییراتی که در این دوره از جشنواره شاهد آن هستیم، حضور داوران کودک و نوجوان است، که در این دوره داوران ۵ تا ۱۵ ساله (متولدین ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۴) برخلاف گذشته، به‌صورت آن‌لاین آثار جشنواره را در خانه و از طریق برخط‌داوری می‌کنند. این افراد پس از ثبت‌نام و تأیید، می‌توانند طی روزهای جشنواره، بعد از دیدن آثار پنج بخش بلند داستانی، کوتاه، نندو انیمیشن، وب‌سری و بخش کرونا روایت در یکی از پلنفرم‌های نماوا، فیلمو و تپوا، به سامانه جشنواره مراجعه و یکی از سه گزینه (خوب، متوسط و ضعیف) را انتخاب کنند. نمایش فیلم‌هایاری داوران کودک و نوجوان و خانواده‌ها نشان در پلنفرم‌هایگان در نظر گرفته شده‌است.



انتخاب «نهنگ سفید» به عنوان بهترین انیمیشن جشنواره ورشو



«نهنگ سفید» از تولیدات مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی به کارگردانی امیرمهران، در نخستین

حضور بین‌المللی خود موفق به دریافت جایزه بهترین فیلم انیمیشن جشنواره ورشو در لهستان شد. به گزارش هنر آنلاین، سی و ششمین دوره جشنواره فیلم ورشو از ۱۸ تا ۲۷ مهر در لهستان برگزار شد و انیمیشن کوتاه «نهنگ سفید» به کارگردانی امیر مهران که تنها نماینده ایران در بخش رقابتی این رویداد بود، جایزه بهترین فیلم انیمیشن جشنواره را کسب کرد. جشنواره ورشو که در کنار جشنواره‌هایی چون کن، برلین، ونیز، شانگهای، کارلو و واری و... جزو ۱۵ جشنواره برتر دنیا و مورد تأیید مجمع جهانی تهیه‌کنندگان سینمای جهان است، این انیمیشن را شایسته تقدیر دانست. انیمیشن ۱۰ دقیقه‌ای «نهنگ سفید» تمی جهان‌شمول دارد و روایتگر تلاش مردی تنهاست که در پی یافتن دوستانی است که سالیان پیش در یک حمله هوایی از دست داده است. یک نهنگ سفید تنها نشانه‌ای است که او دارد. عوامل ساخت این فیلم انیمیشن که بدون دیالوگ است، عبارتند از: نویسنده، کارگردان و تهیه‌کننده: امیر مهران، متحرک‌سازی: جلال نعیمی، طراحی فضا و کانسپت: نعیم آزاد، آهنگساز: پژمان خلیلی، ساخت، تیزر: آرین وزیر دفتر و مجری طرح: استودیو آدورن.

البور استون:

دیگر فیلم سینمایی نمی‌سازم

البور استون، کارگردان صاحب‌نام آمریکایی، بدون شک یکی از بحث‌برانگیزترین فیمسازان هالیوود محسوب می‌شود. این کارگردان ۷۴ ساله در گفت‌وگویی با روزنامه آلمانی اسپورگر آگماینه گفته است، دیگر قصد ساختن فیلمی سینمایی را ندارد، اما همچنان به ساخت فیلم‌های مستند علاقمند است. از جمله ویژگی‌ها و تخصص‌های البور استون پرداختن به کابوس‌های آمریکا و آمریکاییان است؛از جنگ ویتنام گرفته تا فاجعه بازدهم سپتامبر. او در مصاحبه با این نشریه به آلمانی گفته‌است که «به اندازه کافی» فیلم‌های سینمایی ساخته و برای این کار انرژی زیادی صرف کرده‌است. استون افزوده‌است: «برای آنکه فیلمی بسازی، باید یکی دوسال از عمرت را صرف این کار کنی. من دیگر انگیزه‌ای ندارم.»

«دوئت» دلالت بر تجربه

ناب‌سازنده‌اش دارد. شیمیی

روابط در فیلم دیر به‌اکران

رسیده نوید دانش حکایت از

این دارد که فیلم‌نامه‌نویس

یادر معرض روابط زناشویی

اینچنین بوده و یاعینا آن را

تجربه کرده‌است و همین

عنصر هم به‌عنوان شاخصه

یابرگ برنده «دوئت» به

چشم می‌آید

حامد و سپیده دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند و «چو پرده در افتد نه تو مانی و نه من» وصف مختصری از حالشان است. در همین حال و هوا و در یک سوم انتهای بی‌باک گراندهایی مواجهیم که مثل دیوارهای آموزشگاه غالباً روشن و یکدست است و البته دو قاب لانگ‌شات برفی هم داریم، یکی در سکانس مزار و دیگری در همان آموزشگاه که هر دو مرتبط به مسعود هم هست.

ظاهراً کم‌کم قرار است همه چیز روشن شود و مسعود، حامد، سپیده و البته مینو به درک روشنی از واقعیت و آن چه که در گذشته ریشه دارد، برسند. مسعود از دالان آموزشگاه به سمت زندگی خودش می‌رود و راه پله نشانه‌ای از دالان‌های ذهنی حالا برای او بری ندارد و از آن طرف هم حامد این بار برخلاف سکانس آغازین فیلم و در بدیلی معکوس از آن به دنبال مینو می‌رود. او در تودر توهای منزل پدری عاقبت، مینو را روی پله‌ها پیدا می‌کند و گویی تنها داستانی که در فیلم نیمه‌تمام می‌ماند داستان مینو است. شخصاً متوجه نشدم این یک تمهید روایی بوده و کار کرد خاصی داشته یا این که صرفاً محصول کم‌حوصلگی فیلم‌نامه‌نویس بوده‌است.

پرداخت میزانشن و دکوپاژ بیشتر شده. از نمونه‌های قابل اعتنایی آن سکانس گفتگو-بازجویی مسعود و سپیده و در محل کار مسعود است.

سپیده از طریق کاوه متوجه کنکاش همسرش شده و به‌بهانه یک‌ناهار دونفره به محل کار او می‌رود. مادر ابتدا آن‌ها در لانگ‌شات می‌بینیم و دوربین آرام آرام و توامان با داغ شدن گفتگوی دونفره به آن‌ها نزدیک می‌شود. زن و مرد داستان در دوندلی روبروی هم نشسته‌اند و ما در قاب مورد بحث یک لامپ روشنائی معماری داریم که هندسه‌اش یادآور لامپ اتاق‌های بازجویی ست. چراغ دقیقاً به موازات سر مسعود قرار گرفته، انگار این آینه‌ای از ذهنیت مسعود است. دیالوگ‌های مسعود در این سکانس کاملاً مطالبه‌گر است و او در واقع همسرش را بازخواست می‌کند. توضیح دکوپاژ و میزانشن ظریف این سکانس البته نباید از یاد ببرد که دیالوگ‌ها چقدر دقیق و واقعی ست.

بعثی که در ابتدای یادداشت نوشتم در همین سکانس کاملاً نمود دارد و نویسنده به احتمال زیاد چنین فضایی را تجربه کرده، در واقع برخلاف چیدمان میزانشن، دیالوگ‌ها اتفاقاً و صرفاً گرت‌ای از واقعیت است.

یک سوم انتهای اثر را می‌شود فصل لایه‌پردازی از روابط نام‌نهیم. حالا همه چی افشا شده و آدم‌های داستان باید حسابشان را با گذشته یک‌سره کنند. جایی برای انکار و مماشات نیست. آن سکانس گفتگوی تلفنی حامد و سپیده که گوشی روی پخش است و آن دیالوگ سپیده که خطاب به حامد از تنفرش می‌گوید، اوج برون‌ریزی ست. اصلاً همان صدایی که روی پخش است، نشانه‌ای روان‌نژندی از تلاش کاراکترها برای علنی کردن رازها ست، هر رازی که علنی می‌شود از بارزداران کم می‌کند. در فرهنگ عامه هم در میان گذاشتن راز با دیگران اصلاً شاخص صاحب‌ارزا و داستان و فصل اکتشاف، انگار فرصت



همه می‌تواند انعکاسی از ذهن آشفته و در آستانه تغییر حامد باشد که باید با گذشته‌اش تعیین تکلیف کند. روایت کمی جلوتر می‌رود و این بار نوبت سپیده (نگار جواهریان) است.

اولین ملاقات ما با سپیده در شهر کتاب فرشته است. کاوه دوست مشترک حامد و سپیده ترتیب‌قراری مثلاً اتفاقی را داده، عاشق و معشوقی که حالا هر کدام در ازدواج و رابطه‌ای دیگر قرار دارند. نگار جواهریان از همین سکانس ابتدایی حضورش در فیلم به شدت کمین و مینی‌مال نقش‌آفرینی می‌کند. بازی مبهم و سکون‌زده چشم‌هایش او را در یکی از بهترین نقش‌آفرینی‌هایش قرار داده. مواجهه حامد و سپیده در سکوت و بهت به پایان می‌رسد و در واقع آتش زیر خاکستر دوباره گداخته می‌شود.

دوربین اما غالباً با قاب‌هایی مدیوم و عموماً بدون جلوه‌گری سعی می‌کند تمرکز روایی را به هم نزند. میزانشن و دکوپاژ اما خیلی ظریف و مختصر و مفید دالماً در حال تشدید مضمونی است. در واقع پس از گذر از یک سوم ابتدایی معارفه کاراکترها و در میانه داستان و فصل اکتشاف، انگار فرصت

همه می‌تواند انعکاسی از ذهن آشفته و در آستانه تغییر حامد باشد که باید با گذشته‌اش تعیین تکلیف کند. روایت کمی جلوتر می‌رود و این بار نوبت سپیده (نگار جواهریان) است.

اولین ملاقات ما با سپیده در شهر کتاب فرشته است. کاوه دوست مشترک حامد و سپیده ترتیب‌قراری مثلاً اتفاقی را داده، عاشق و معشوقی که حالا هر کدام در ازدواج و رابطه‌ای دیگر قرار دارند. نگار جواهریان از همین سکانس ابتدایی حضورش در فیلم به شدت کمین و مینی‌مال نقش‌آفرینی می‌کند. بازی مبهم و سکون‌زده چشم‌هایش او را در یکی از بهترین نقش‌آفرینی‌هایش قرار داده. مواجهه حامد و سپیده در سکوت و بهت به پایان می‌رسد و در واقع آتش زیر خاکستر دوباره گداخته می‌شود.

مسعود (علی‌مصفا) که در ابتدای امر دورترین آدم از این مجموعه است و از همه جایی خبر او بعد از مواجهه با تغییر

نیست و فیلم ایرادات خودش را دارد.

مادر «دوئت» با مریی از روابط مواجه هستیم. یک طرف کار مسعود و سپیده و طرف دیگر کار مینو و حامد. داستان با مینو (هدیه تهرانی) شروع می‌شود، او را در ابتدا از پشت سر می‌بینیم که در نور کبود یک کوچه در حال عقب و جلو کردن اتومبیلش است. او در انتهای آن سکانس مجبور به حرکت با دنده عقب می‌شود. تأکید داستان بر نماهای پشت سر در سراسر داستان ادامه دارد و ظاهراً این تمهیدی روایی است بر گذشته‌ی آدم‌های داستان که حال را تحت تأثیر روابطی بوده و یاعیناً آن را تجربه کرده و همین عنصر هم به‌عنوان شاخصه یا برگ برنده «دوئت» به چشم می‌آید.

نوشتن عنصر شاخص چون تمرکز این یادداشت و پانگه این متن بر اساس وجوهی از فیلم است که احتمالاً ثابت می‌کند که روابط «دوئت» باورپذیر است و پرواضح هم هست که این دلیلی بر پیکره‌ای بی‌ایراد برای «دوئت»

ایمان عبدلی

در پرداخت داستان‌هایی که به روابط زناشویی می‌پردازند با دو نوع نگرش مواجه هستیم. آن‌هایی که واقع‌نما هستند و ادای واقعیت را در می‌آورند و به‌وضوح از تجربه زیسته ناقص سازنده داستان حکایت می‌کنند و آن‌هایی که اتفاقاً دلالت بر تجربه ناب سازنده‌شان دارند. «دوئت» جزو گروه دوم است. شیمیی روابط در فیلم دیر به‌اکران رسیده نوید دانش حکایت از این دارد که فیلم‌نامه‌نویس یادر معرض چنین روابطی بوده و یاعیناً آن را تجربه کرده و همین عنصر هم به‌عنوان شاخصه یا برگ برنده «دوئت» به چشم می‌آید.

نوشتن عنصر شاخص چون تمرکز این یادداشت و پانگه این متن بر اساس وجوهی از فیلم است که احتمالاً ثابت می‌کند که روابط «دوئت» باورپذیر است و پرواضح هم هست که این دلیلی بر پیکره‌ای بی‌ایراد برای «دوئت»

مرور

به مناسبت سالمرگ فریدون گله

ما همه ابی هستیم و این شهر کندوی ما

یک تک‌گویی همه گذشته را به سخره می‌گیرد نمی‌خواهد با هیچ چیز و هیچ کس مصالحه کند. در ست مانند آن جمله ابتدایی فیلم مهدی کافر مبارزه تک‌نفره‌ای را آغاز کرده که انتهای آن نیستی و فنا شدن است. اما کنایه معنادار فیلم در علت قتل مهدی کافر است. قتلی که با خیانت حسن طلا اتفاق می‌افتد و بیانگر تفاوت مشرب لمپن‌های جدید با لمپن‌های قدیم است.

زیر پوست شب

گله به اذعان کسانی که با او کار کرده‌اند طبع بی‌قرار و پرشوری داشته و همین طبع بی‌قرار باعث شده که روی پای خود بند نباشد و دائم به سفر برود. گله بعدها از این میل و اشتیاق به سفر کردن استفاده کرد و سه‌گانه سفر خودش را ساخت. سه‌گانه‌ای که در کنار اعتراضات واضح اجتماعی ریشه در عرفان ایرانی هم داشت تا جایی که گله زیر پوست شب را سفر جسم، مهر گیاه را سفر ذهن و کندو را سفر جان می‌داند. زیر پوست شب داستان یک ولگرد خیابانی به نام قاسم، سیاه‌است که مادرش کلفتی یک خانه‌اعیانی را می‌کند و از وضعیت پسرش به شدت ناراضی است. قاسم در جریان یکی از پرسه‌زنی‌های بازی خارجی روبرو می‌شود که آخرین ساعت‌های حضورش در ایران را می‌گذراند. قاسم سیاه زیر پوست شب یکی از متفاوت‌ترین قهرمانان سینمای ایران است. جوان پست و حقیری است که در تأمین ساده‌ترین نیاز

فریدون گله یکی از مهم‌ترین و البته قدرنادیده‌ترین سینماگران ایرانی است؛ کارگردانی که با ساخت تنها هفت فیلم به یکی از مهم‌ترین کارگردانان سینمای ایران بدل شد. فریدون گله در ۳۰ مهر ۱۳۸۴ بر اثر زوایي خودخواسته در سلمان شهر مازندران در گذشت. این متن تلخیی از یادداشت مفصل ما بازو کیلی در پایگاه خبری «رویداد۲۴» است.

کافر

کافر با جمله‌ای از نیچه آغاز می‌شد: «چقدر سخت است تنها بودن، تنها ماندن و تنهانگیدن. اما فقط از چنین بدی است که حقیقت به وجود می‌آید.» فیلم در واقع تقابل دو قشر جدید از لمپنسیم در جامعه ایران است. یکی لمپن‌های سنتی قدیمی که قدرت خود را از نهادهای سیاسی می‌گرفتند (مثل شعبان جعفری) و لمپن‌های تازه‌ای که شاید رفتاری مشابه لمپن‌های سنتی داشتند، اما نوع کنش آن‌ها معترضان و متفاوت از نیای سنتی خود بود. مهدی کافر به دسته دوم تعلق دارد که در نهایت با خیانت حسن طلا (لمپن سنتی) از یادری می‌آید. گله در کافر با ظرافت تمام موفق می‌شود خبر از ظهور طبقه‌ای بدهد که با کمک این طبقه تحولات سیاسی بعدی ایران رقم خورد. مهدی کافر برخلاف نیای سنتی خود حاضر به هیچ‌گونه مسامحه و مصالحه با پنهادهای سنتی و سیاسی نیست. او که در ابتدای فیلم در



ای از هفت کافه می‌گذرد و بر اثر کتک‌هایی که خورده زخم‌خورد و آسیب‌دیده به وعده‌گاه می‌رسد. آقاحسینی، آقامصطفی و هم‌راهان، پیکر نیمه‌جان ایی را به قهوه‌خانه می‌رسانند. صاحب قهوه‌خانه پلیس را در جریان می‌گذارد. موقع دستگیری ایی، آقاحسینی صاحب قهوه‌خانه را با چاقوزخمی می‌کند و بار دیگر همراه ایی به چنگ مأموران می‌افتد و راهی زندان می‌شود. کندو صریح‌ترین فیلم در نقد مدرنیته دوره پهلوی است.

هیچ فیلم دیگری مثل کندو نتوانسته دستاوردهای حکومت پهلوی را به چالش بکشد. ایی مانند قاسم سیاه جوان بی‌ریشه‌ای است که هیچ چیز ندارد. رفقاییش او را انسیه‌خور می‌دانند. تضادهای جامعه از ایی یک موجود بی‌هویت ساخته که تنها افتخارش زندان رفتن است. ایی می‌خواهد انتقام تمام حسرت‌هایش را از جامعه بگیرد به همین خاطر همه تلاشش را می‌کند تا از سایه بیرون بیاید و به جنگ طبقه‌ای برود که او را نبود کرده و فرصت پیشرفت را از او گرفته‌است.

ترسیم می‌کند در عین شباهت به بوف کور مسیر متفاوتی را طی می‌کند. علی قهرمان فیلم گله در هفت مرحله به دنبال مهری می‌گردد تا این که در مرحله هفتم به فنا می‌رسد. این سفر علی برای یافتن مهری بیشتر از هر چیز دیگر ریشه در عرفان دارد. پیمودن هفت شهر عشق برای یافتن معشوق مثالی و فنا شدن در راه این عشق.

کندو

بعد از مهر گیاه، فریدون گله شاهکار خود و یکی از بهترین فیلم‌های سینمای ایران یعنی کندو را ساخت. ایی (بهروز وثوقی) و آقاحسینی (داوود رشیدی) پس از آزادی از زندان از هم جد می‌شوند و در قهوه‌خانه‌ای به هم می‌رسند. آقاحسینی پس از برنده شدن در بازی «شُرنا» حکم می‌کند که ایی از خیابان لاله‌زار تا پل تجریش، بدون پول، به کافه‌ها و ستوران هاسر بزند و غذا و مشروب بقتی بخورد. آقا مصطفی (جلال پیشروانیان) معتقد است که ایی از عهد این کار بر نمی‌آید و سر همین موضوع با آقاحسینی شرط می‌بندد.